



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برخی از آقایان سولاتی پرسیده اند، منتهی یک مطلبی را تکرار می کنیم که باید مورد توجه قرار بگیرد، ما دو مرحله برای تقسیم داریم ابتدا بر اساس فروضی که در قرآن مجید برای افراد معین شده تقسیم می کنیم ولی بعد از تقسیم می بینیم که ترکه وافی به تمام سهام نیست و انکسار بوجود آمده لذا ناچاریم که تقسیم دیگری انجام بدهیم و طبق قواعدی که بیان کردیم سهم هر کس را دقیقاً محاسبه کنیم منتهی باید توجه داشته باشیم که این تقسیم ثانوی در عرض تقسیم اولی نیست بلکه در واقع در طول همان تقسیم اولی می باشد.

خب واما بحث امروز تتمه بحث دیروز می باشد، در اخبار ۱۳ و ۱۴ از باب ۷ از ابواب موجبات الارث مطلبی ذکر شده بود که با قواعد و مطالبی که ائمه علیهم السلام بیان فرمودند جور در نمی آید، دو خبر مذکور به ترتیب این اخبار هستند:

خبر اول: ﴿عن عبیة السلمانی، عن امیر المؤمنین علیه السلام حیث سئل عن رجل مات و خلف زوجة و أبوین و ابنتیه فقال علیه السلام: صار ثمنها خبر دوم: ﴿عن عبیة السلمانی قال: کان علی علیه السلام علی المنبر فقام إلیه رجل فقال: یا امیر المؤمنین رجل مات و ترک ابنتیه و أبویه و زوجة فقال علیه السلام: صار ثمن المرأة... إلى آخر الحدیث^۱﴾.

^۱ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۱۳، ط الاسلامیة.

^۲ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۴۲۹، ابواب موجبات الارث، باب ۷، حدیث ۱۴، ط الاسلامیة.

چونکه میت اولاد دارد زوجه یک هشتم ارث می برد و هرکدام از أبوین نیز یک ششم می برند و ابنتیه نیز ثلثان می برند، در اینجا سه مخرج یعنی ۸ و ۶ و ۳ داریم، ۳ در ۶ داخل است لذا اکثر که ۶ است را اخذ می کنیم و ۳ که کمتر است را کنار می گذاریم، دو مخرج ۸ و ۶ باقی می ماند که نسبتشان توافق می باشد و هر دو بر ۲ قابل قسمت هستند و مقسوم علیه مشترک آنها عدد ۲ می باشد لذا یکی را تقسیم بر ۲ و بعد ضرب در دیگری می کنیم، ۶ تقسیم بر ۲ می شود ۳ ضرب در ۸ می شود ۲۴ و یا ۸ تقسیم بر ۲ می شود ۴ ضرب در ۶ می شود ۲۴، بنابراین ترکه را به ۲۴ قسمت تقسیم می کنیم، حالا سه بیست و چهارم به زوجه و چهار بیست و چهارم به پدر و چهار بیست و چهارم به مادر و الباقی یعنی سیزده بیست و چهارم را به ابنتیه می دهیم که به اینها نقص وارد شده زیرا در واقع دو ثلث یعنی شانزده بیست و چهارم متعلق به آنها می باشد، خب ما باشیم طبق قواعد خودمان همین طور تقسیم می کنیم ولی در این خبری که خواندیم حضرت امیر علیه السلام فرموده " صار ثمنها تسعاً " یعنی یک هشتم زن شد یک نهم که خب باید این اخبار را توجیه کنیم، قبلاً گفتیم که عامه قائل به عول هستند لذا نقص را بر همه وارد می کنند و اصطلاحاً سرشکن می کنند و در تقسیمی که ما انجام دادیم همه مخارج را لحاظ و جمع می کنند و جمع سهامشان می شود ۲۷ که خب در این صورت سه بیست و چهارم می شود ثمن ولی سه بیست و هفتم می شود تسع لذا در خبر گفته شده " صار ثمنها تسعاً "، خب این خبر از حضرت امیر علیه السلام نقل شده که با بقیه اخباری که خواندیم سازگار نیست.

خلاصه عرض می کنیم و تفصیلش بماند برای جلسه بعد:

قول اول: شیخ صدوق فرموده اگر أبوان باشند دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند زیرا فقط خود اولاد با أبوان هم درجه هستند نه اولاد اولاد لذا با بودن أبوان دیگر اولاد اولاد ارث نمی برند.

قول دوم: در صورتی که اولاد نباشند اولاد اولاد مثل خود اولاد و طبق "للذكر مثل حظ الأنثیین" ارث می برند، مثلاً شخصی فوت کرده درحالی که اولاد ندارد ولی از دخترش یک پسر و از پسرش یک دختر باقی مانده که در اینجا طبق "للذكر مثل حظ الأنثیین" پسر دختر دو برابر دختر پسر ارث می برد.

قول سوم: اولاد این چه دختر باشند و چه پسر همان سهم این را می برند و اولاد بنت نیز چه پسر باشند و چه دختر همان سهم بنت را می برند، تقریباً برعکس قول دوم است یعنی باید بگوئیم که این دختر در واقع دختر پسر است و آن پسر در واقع پسر دختر است لذا دختر پسر همان سهم پسر را می برد و پسر دختر همان سهم دختر را می برد پس در این صورت دختر دو برابر پسر ارث می برد زیرا دختر پسر است و همان سهم پسر را می برد، این قول مشهور است و شرایع و امام رضوان الله علیه نیز همین قول را قبول کرده اند. بقیه بحث بماند برای بعد إن شاء الله تعالی ...

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

شیخ طوسی در خلاف در مورد دو خیر مذکور اینطور فرموده: «و استدلووا أيضا بخبر رواه عبدة السلماني، عن علي عليه السلام حين سئل عن رجل مات و خلف زوجة و أبوين و ابنتیه، فقال عليه السلام: "صار ثمنها تسعا"، قالوا: و هذا صريح بالعول، لأنكم قلتُم أنها لا تنقص عن الثمن، و قد جعل عليه السلام ثمنها تسعا.

و الجواب عن ذلك من وجهين:

أحدهما: أن يكون خرج مخرج النقية، لأنه كان يعلم من مذهب المتقدم عليه القول بالعول، و تقرر ذلك في نفوس الناس، فلم يمكنه إظهار خلافه، كما لم يمكنه المظاهرة بكثير من مذاهبه، و لأجل ذلك، قال لقضاته، و قد سألوه: بم نحكم يا أمير المؤمنين؟ فقال: اقضوا بما كنتم تقضون حتى يكون الناس جماعة أو أموت كما مات أصحابي. و قد روينا شرح هذا في كتابنا الكبير. و ما روي من تصريح أمير المؤمنين - عليه السلام - بمذهبه لعمر، و أنه لم يقبل ذلك، و عمل بما أراه.

و الوجه الآخر: أن يكون ذلك خرج مخرج النكير (استفهام انکاری) لا الأخبار و الحكم، كما يقول الواحد منا إذا أحسن إلى غيره، و قابله بالذم و الإساءة، فيقول قد صار حسني قبيحا، و ليس يربد بذلك الخبر، بل يربد الإنكار حسب ما قدمناه.

و الكلام في هذه المسألة مستوفي حيث ذكرناه.^۳

خب و اما بحث دیگر در مورد اولاد اولاد می باشد، شخصی فوت کرده درحالی که اولاد ندارد ولی اولاد اولاد دارد، در اینجا سه قول وجود دارد که به طور

^۳ الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۷۷.